

ابوالفضل شکوری، پژوهشگر فلسفه در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

فلسفه سیاسی فارابی بسیار متمایز از یونان است



سید حسین امامی

رساله در باب فلسفه دین و الهیات سیاسی (ترجمه کتاب المله) ابونصر محمد فارابی با ترجمه حجت الاسلام والمسلمین ابوالفضل شکوری به همت انتشارات عقل سرخ، اخیراً منتشر شده است. در گفت‌وگو با این پژوهشگر فلسفه به بررسی جایگاه این کتاب در میان آثار فارابی و جایگاه فلسفه سیاسی در اندیشه‌ورزی فیلسوفان مسلمان پرداختیم که اکنون متن آن پیش روی شماست.

اهمیت کتاب المله میان آثار فارابی چیست و بنایه چه ضرورتی اقدام به ترجمه آن کردید؟

کتاب المله از کتاب‌های کمتر شناخته شده فارابی در ایران است، دلیل این امر هم این است که ترجمه نشده و میان اهل علم رواج نداشته است. اولین بار پروفیسور محسن مهدی، دانشمند عراقی-آمریکایی و از اساتید دانشگاه‌های آمریکا در فلسفه اسلامی، نسخه‌های خطی این اثر را شناسایی و تصحیح کرده و کتاب را به زبان عربی منتشر کرد. بعد از آن، این کتاب رواج پیدا کرد و اهمیتش شناخته شد و توسط اساتید و دانشجویان مورد مراجعه قرار گرفت. همان طور که محسن مهدی در مقدمه متن عربی یادآوری کرده است این کتاب برای فهم عمق آثار و نظریه‌های فلسفه سیاسی فارابی دارای نقش کلیدی است. کسی که این کتاب را بخواند، یقیناً آثار فارابی را راحت‌تر می‌تواند بفهمد و وضوح کند.

فارابی در این اثر به دنبال چه چیزی بوده است؟

ملت در زبان عربی به معنی دین، مذهب و آیین است. در قرآن کریم هم آمده «مِلَّةَ الْاِبْرَاهِیمَ حَنِيفًا» یعنی دین ابراهیم حنیف بود. نظر فارابی از واژه المله، دین بوده است. فارابی می‌خواهد بگوید اهمیت آیین، دین و شریعت در فلسفه سیاسی و اجتماع و در اجتماع و مدنیت بشری چیست. به همین دلیل است که نوعی الهیات سیاسی فلسفی-ته‌الهیات سیاسی کلامی را در این کتاب پی‌ریزی کرده است.

این طور که شما توصیف کردید، فارابی در این کتاب وامدار حکیمین (افلاطون و ارسطو) نیست، چون افلاطون و ارسطو به مسائل دینی و مذهبی به این شکل که فارابی پرداخته، چندان توجهی نداشتند.

این کتاب یکی از دلایل و نشانه‌های این مساله است که فارابی در فلسفه، مقلد اساتید یونان مثل سقراط، افلاطون، ارسطو و دیگر بزرگان یونانی نیست. البته از آنها بسیار تأثیر پذیرفته بود. این سخن رواج روز دارد که می‌گویند ایشان مترجمی بود که از یونانی، فلسفه را به زبان عربی ترجمه و حفظ کرد و تحویل اروپای دوره بیداری داد، انصافاً این طور نیست. این کتاب نشان می‌دهد فارابی در فلسفه سیاسی یک بنیانگذار و مؤسس است. وقتی کتاب المله را با سیاست ارسطو یا جمهور افلاطون که دو کتاب بزرگ فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو هست، مقایسه کنید می‌بینید که هیچ شباهتی به همدیگر ندارند؛ در سوال و فرضیه‌هایشان و در آغاز و انجام و نحوه پرداختن به سوالات و پاسخ سوالات، هیچ شباهتی به هم ندارند. ایشان یک فلسفه سیاسی نبوت‌بنیاد یا وحی‌بنیاد دارد و پیامبر نبی را در طول همه تاریخ، اساس و سنگ زیرین آسای فلسفه سیاسی و مدنی می‌داند و بقیه فیلسوفان را شاگردانی می‌داند که بر سر این خوان وحیانی نشسته‌اند و در ادوار و قرون مختلف با زبان‌های مختلف و شیوه‌های گوناگون به فلسفه‌ورزی پرداخته و فلسفه‌های خودشان را پدید آوردند و لذا آن سنان اول یا سنت گذار اولیه را نبی می‌داند. او اندیشمندان و فیلسوفان دیگر را که بعد از نبی می‌آیند، وارث این سنت قدیمی می‌داند که طبع شرایط زمان و مکان فلسفه‌ورزی کرده و قوانین و شرایط مختلفی را طبق نیاز جوامع تولید می‌کنند. چنین رویکردی در آثار فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو وجود ندارد، یعنی عیناً اگر کتاب‌های آنان را با آثار فارابی مقایسه کنیم، به این نتیجه روشن می‌رسیم که فلسفه سیاسی فارابی هم به لحاظ رویکرد، هم به لحاظ مبانی (قواعد و اصول اولیه) و هم در نحوه استدلال، بسیار متمایز از فلسفه سیاسی فیلسوفان یونان است. البته فارابی اهمیت آنها را نمی‌کند، ولی آنها برای زمان و قوم خودشان و به زبان آنها فلسفه‌ورزی کردند و فارابی برای دنیای جدید که چندین قرن از آنها فاصله دارد، در قلمرو امپراتوری اسلامی و خلافت اسلامی فلسفه‌ورزی می‌کند، در ضمن فارابی در کار خودش هم عملاً نظام خلافت مستقر را نقد و ضعف‌هایش را بازگو می‌کند، بدون

اینکه نامی از آنها برد، بلکه به صورت محتوایی آنها را نقد و تیز فلسفه جدید خودش را برای مدینه فاضله (شهر آرمانی) پی‌ریزی می‌کند. فلاسفه یونان مانند سقراط و افلاطون منکر وحی نیستند. سقراط در دفاعیه خودش می‌گوید در معبد دلفی، اولین بار به من الهام شد که چطور زندگی کنم و بارها از درونم به من الهام شده است که در زندگی چه تصمیمی بگیرم، چه بگویم و چه رویکردی داشته باشم. در زمان محاکمه می‌گوید الان هم که من را محاکمه می‌کنید، مرگ را داوطلبانه می‌پذیرم، دلیلش این است که همان نیرو به من می‌گوید این نوع مرگ را بپذیر، اما تسلیم عقاید مخالفان نشو. سقراط اعتراف می‌کند به او نوعی وحی نازل می‌شده است، اما با همه اینها سقراط و میراث‌داران او -افلاطون و ارسطو و بعدها فلوطین- هیچ کدام نبوت و وحی را منبای سیاست و آرای سیاسی خودشان قرار ندادند. اولین بار فارابی چنین کرد و بعدها این سینا در کتاب‌هایش به ویژه در کتاب «رساله فی اثبات النبوه»، آرای فارابی را به کمال رسانده است.

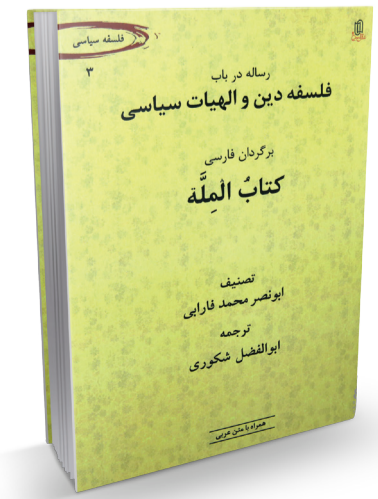
فارابی کتاب مهم دیگری دارد بنام الجمع بین رأی الحکیمین یعنی جمع میان نظریه‌های دو فیلسوف که منظور، افلاطون و ارسطو است. فارابی احساس کرده که آرای اینها در بسیاری از جاها با هم تناقض دارد یا دیگران گفته‌اند تناقض دارد. مخالفان فلسفه می‌گفتند اگر فلسفه، دانش صحیحی هست، افلاطون و ارسطو که در واقع امام فیلسوفان هستند، چرا حرف‌هایشان با هم تناقض دارد؟ معضل دنیای اسلام در عصر فارابی این بود که فلسفه را بپذیرند یا دین را. فارابی گفت اینها در عرض هم نیستند، در طول هم و مکمل هم هستند. اساس و اصول کلی، وحی می‌شود و عقل و فلسفه آن را به کمال می‌رساند. همان طور که مولوی می‌گوید: «استخراج جزئیات کار عقل نیست، مباحث ریز، کار عقل نیست. مواردی هست که عقل به تنهایی می‌تواند کاری انجام دهد. پس فارابی خواست این کار را از طریق رفع تناقض میان آرای دو حکیم و فیلسوف بزرگ یونان (افلاطون و ارسطو) انجام دهد و چنین چیزی در یونان سابقه نداشت. اینکه فلسفه را یکپارچه و یک دستگاه بدانند، این هم از ابداعات فارابی است.

مشهور است که فارابی و گذشتگان، «اثولوجیا» را متعلق به ارسطو می‌دانستند و بنابراین شباهت‌های بسیاری میان آرای افلاطون و ارسطو می‌دیدند، اما بعد مشخص شد که این کتاب متعلق به افولطین است. بنابراین اصلاً علت نگارش کتاب الجمع بی اعتبار می‌شود.

این موضوع شبیه نادرستی است که بعضی از افراد ایجاد کردند و خواستند بگویند فارابی، آثار ارسطو را نمی‌شناخته است. بر این اساس می‌گویند اثولوجیا را -که متعلق به افولطین و دوره‌های بعد است- به حساب ارسطو گذاشته است و بر این اساس کتاب الجمع را نوشته است. کسی که کتاب الجمع را بخواند متوجه می‌شود که این حرف درست نیست چون فارابی جز در چند مورد محدود به اثولوجیا استناد نکرده است. در غده فارابی در این کتاب این نیست که اختلاف ارسطو و افلاطون را حل کند، دغدغه‌اش این است که این تناقض در فلسفه را حل کند. کتاب الجمع منظور رفع اختلاف بین آرای فلاسفه و در نهایت رفع اختلاف بین فلسفه به عنوان یک حقیقت واحد و دین به عنوان حقیقت واحد دیگر است.

اشاره کردید که غربی‌ها، فارابی را به عنوان مترجم از یونان به عربی می‌شناسند؛ به نظر شما آیا فارابی زبان یونانی بلد بوده و کار ترجمه انجام می‌داده است؟

منظور غربی‌ها این نیست که فارابی خودش ترجمه کرده است، منظورشان نقل و حفظ منابع یونانی است، یعنی فلسفه یونانی به زبان عربی ترجمه شده، فارابی و دیگران عیناً آن را حفظ کردند و کمی



هم توضیحات و شرح و بسط دادند و بعد به غرب منتقل شد. این یک کار ترجمه‌ای است و تاسیس و بنیادگذاری نیست، منظورشان از مترجم بودن فارابی و دیگر فیلسوفان مانند کنفی، ابن سینا و... این است. به نظر فارابی یونانی بلد بوده است. اگر کتاب الحروف ایشان را بخوانید، ایشان هم فارسی سلیس را به صورت دقیق بلد بوده، هم ترکی بلد بوده، هم هندی و هم یونانی و هم عربی، واره‌های مختلف از این زبان‌ها را در کتاب الحروف می‌آورد و با هم مقایسه می‌کند. کتاب الحروف نشان می‌دهد حتی اگر فارابی به زبان یونانی تسلط کاملی نداشت، حداقل می‌توانسته زبان یونانی را بفهمد.

فارابی مشهور به معلم ثانی است. آیا منظور از معلم، احاطه و تسلط به علوم مختلف زمان خودش است یا شارح ارسطو بودن او؟

در این مورد دو نظر هست. در مورد معلم اول بودن ارسطو هم دو نظر هست. چرا به ارسطو معلم اول گفتند؟ آیا به این دلیل هست که دانش منطق صوری را برای اولین بار تدوین کرد؟ عده‌ای گفتند: بله؛ ایشان اولین کسی بود که قواعد و اصول پرکننده منطق صوری که از زمان سوفسطاییان قبل از آنها و بعد از آنها در آرا و عقاید و آثار فیلسوفان یونانی بود را جمع‌آوری و تدوین و تهذیب کرد و منطق صوری را که به منطق ارسطویی مشهور است، به وجود آورد و به همین دلیل به او معلم اول گفتند. برخی هم می‌گویند ارسطو را به این دلیل معلم اول گفتند که قبل از ارسطو، فلسفه را نمی‌نوشتند و این کار را قبیب می‌دانستند [ولی ارسطو فلسفه نوشت].

به نظر به این دلیل [اخیر است که] به ارسطو، معلم اول یا معلم نخست گفته‌اند. همین نقش را فارابی در جهان اسلام ایفا کرد. البته فارابی، افزوده‌ها، اصلاحات و تکمیلات فراوانی نسبت به منطق ارسطو دارد. کسانی که تاریخ منطق را خوانده باشند یا به منطق صوری آشنایی داشته باشند و آثار فارابی در منطق را دیده باشند، بدون استدلال برایشان واضح است که فارابی چه سهم عظیمی در پالایش و تهذیب منطق دارد. اما به نظر من به این دلیل ایشان را معلم ثانی نگفته‌اند. ایشان در عالم اسلام، فلسفه را بومی کرد، یعنی همین کتاب المله، کتاب مراتب الوجود، السیاسه المدنیه، کتاب الحروف یا کتاب فصوص الحکمه که در الهیات (فلسفه اولی) است و... را ببینید که بیشتر در فلسفه سیاسی هستند. نه الهیات فارابی در فصوص الحکمه آمده شبیه متافیزیک ارسطو است و نه فلسفه سیاسی فارابی در کتاب المله و مراتب الوجود و السیاسه المدنیه و دیگر آثارش شبیه کتاب‌های سیاست و جمهور ارسطو و افلاطون است. ایشان هم از نظر فرم، شکل و مصطلحات و هم از نظر محتوا و مبانی، متافیزیک جداگانه‌ای طراحی کرد که کلیات آن در کتاب فصوص الحکمه ایشان است و هیچ شباهتی به متافیزیک ارسطو ندارد و بنابراین الهیات مستقل اسلامی را در فلسفه تاسیس کرد. در سیاست هم همین طور، ایشان با نوشتن کتاب الحروف، فلسفه زبان تاسیس کرد. با نوشتن کتاب المله فلسفه دین یا الهیات سیاسی و با نوشتن کتاب‌های تحصیل السعاده، مراتب الوجود، السیاسه المدنیه و... فلسفه سیاسی تاسیس کرد. اینها هیچ شباهتی به آثار سیاسی یونانیان ندارد. فلسفه سیاسی یونانیان بر ایده دولت شهر مبتنی است. افلاطون و ارسطو از حکومتی فراتر از دولت شهر یعنی یک کشور حرف نزدند. آنها درباره دولت کشور حرف نزدند، آنها تنها در مورد دولت شهر حرف زدند. درباره پولیس حرف

مصطلحات قرآن و سنت می‌گیرد، مثلاً افلاطون و ارسطو هیچ وقت مدینه ضاله یا مدینه فاسقه ندارند. این گونه اصطلاحات را فارابی از قرآن گرفته است. این مسائل کاملاً ابداع فارابی و متأثر از فرهنگ و اعتقادات اسلامی و نیاز بومی مردمان مشرق زمین و مسلمانان است.

بعد از فارابی بر فلسفه سیاسی چه گذشت؟ شایع است ابن سینا تا حدودی به سیاست پرداخته است، اما بعد از ابن سینا با سهروردی و ملاصدرا کلاً این مباحث مغفول ماند.

این اندیشه دکتر سیدجواد طباطبایی است یا حداقل از او الهام گرفته است. دکتر طباطبایی نظریه‌ای مشهور به انسداد فلسفه سیاسی دارد که معتقد است انسداد فلسفه سیاسی صورت گرفته است مخصوصاً ایشان ابن سینا را در این مورد مقصر می‌داند. البته این بحث مفصلی است که بحث از آن نیاز به زمان دارد، ولی به طور خلاصه عرض کنم بعد از فارابی، فلسفه ورزی مخصوصاً فلسفه سیاسی مثل فارابی تا دوام پیدا نکرد، ولی منقطع هم نشد. مثلاً ابوالحسن عامری که در زمانه میان فارابی و ابن سینا قرار دارد، یک فیلسوف سیاسی است و اتفاقاً فیلسوف قدری هم هست. کتاب «الاعلام بمناقب الاسلام» توسط حسین منوچهری و احمد شریعتی به فارسی ترجمه شده است. اگر این کتاب را مشاهده کنید متوجه می‌شوید فلسفه سیاسی تمام عیار و جدی است، البته آثار دیگری هم دارد که بعضاً از بین رفته است. من ایشان را به عنوان نمونه عرض کردم یا ابوسهل بلخی استاد عامری، نوعاً آثارش از بین رفته است، ولی اسامی کتاب‌هایش نشان می‌دهد فلسفه سیاسی انتفاع پیدا نکرده است، بلکه تا دوام داشته است. شرایط طوری شده بود که این آثار به دست نسل‌های بعدی نرسیده است. فارابی، در عصر آل بویه می‌زیست که عصر آزادی اندیشه بود. آل بویه از شیعیان و عقل‌گرا بودند و به آزادی‌های فکری

و کتاب‌هایشان را زیر به دار آویخته‌ها، آتش زدند. بله، اینها در تاریخ آمده، البته ممکن است قدری مبالغه باشد یا ممکن است کاملاً صحیح باشد.

احترام می‌گذاشتند و آن را تقویت می‌کردند و علمای مذاهب مختلف (شیعیان، زیدیان)، حتی دهریون اندیشه‌ورزی می‌کردند و کسی مزاحم آنها نمی‌شد، اما بعد از آل بویه، سلجوقیان و غزنویان زمام امور را به دست گرفتند و انسداد فرهنگی به وجود آوردند، نه فلاسفه. می‌بینید که خواجه نظام الملک مدرسه‌های نظامیه را به عنوان دانشگاه‌های حاکمیتی در شهرها و نقاط مختلف جهان اسلام تاسیس می‌کند، اما تدریس فلسفه را در آنها ممنوع می‌کند، حتی تدریس مباحث فقهی غیر از مذاهب شافعی و حنفی را ممنوع می‌کند، چون خودش شافعی و پادشاه سلجوقی، حنفی بود. این وضعیت باعث انسداد فکری می‌شود و علمایی که عقلانی فکر می‌کنند تحت تعقیب قرار می‌گیرند و... این عوامل باعث شد که اصلاً انقطاع تمدنی و فرهنگی به وجود بیاید، نه آنکه تنها در فلسفه سیاسی انقطاع به وجود آمده باشد. بعدها هم که حمله مغول اتفاق افتاد، به هر حال آن حالت و وضعیتی که با کنفی، فارابی، بلخی، عامری و ابن سینا شروع شد ادامه پیدا نکرد. علت این انقطاع این عوامل است؛ نه فارابی، ابن سینا و فیلسوفان دیگر. هر کدام در حد خود فلسفه‌ورزی و سیاست‌ورزی داشتند و آثار از آنها باقی مانده است. نوشته‌اند وقتی سلطان مسعود غزنوی بعد از سیده خاتون به منطقه ری و به اصطلاح آن زمان جبال حمله کرد، جمع‌آوری فقط نخ سلوار جنازه‌ها که از نخ ابریشم بود، بار چندین شتر شد، نمی‌دانیم اینها مبالغه هست یا واقعیت. این کشته‌ها تنها دانشمندان شیعه معتزلی و آزاداندیش حتی سنی بودند که به دستور سلطان مسعود قتل عام شدند. کتاب‌هایشان سوزانده شد. معلوم است در چنین شرایطی، زمینه‌ای برای سیاست‌اندیشی نمی‌ماند.

مقام معظم رهبری: حادثی سنا باعدا کون و روشنگری از محاسن سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و دینی دارد که این ابعاد نباید فراموش شوند...

مقام معظم رهبری: حادثی سنا باعدا کون و روشنگری از محاسن سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و دینی دارد که این ابعاد نباید فراموش شوند...

سفیر گمنام

یادآوری دانشجویی

بزرگداشت شهید محمد رحیم آقایی پور

سخنران:

استادان در طالب زاده | استاد حسن عباسی

چهارشنبه ۲۹ آبان ماه ۱۳۹۸ از ساعت ۱۴:۳۰

میدان امام حسین (ع)، ابتدای خیابان دماوند، جنب بیمارستان بوعلی، مجتمع دانشگاهی ولیعصر (عج)

#سفیر گمنام

Bekhat_ir